

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود در حقیقت احکام وضعیه بود و متعرض کلمات مرحوم نائینی شدیم که ایشان شرطیت و مانعیت و جزئیت را قبول کردند اما سببیت را به عنوان این که سببیت یک امر واقعی است، یک رابطه ای است بین مسبب و سبب و این قابل جعل نیست، به قول ایشان از لوازم ماهیت است، اگر جعلی تعلق بگیرد همان جعل تکوینی است که ماهیت را مثلاً به وجود می آورد، آن هم چون لازم است خواهی نخواهی خواهد بود. این خلاصه نظر مبارک ایشان راجع به سببیت و شرطیت و جزئیت، عرض کردم مرحوم نائینی یا بزرگان اصحابی که بودند توجه فرمودند که خود جزئیت هم محل کلام بوده و لذا در کلمات اهل سنت جزئیت مطرح نشده و یک توضیحی را هم عرض کردم شاید سرّش این بوده که فکر می کردند اجزاء واجب هستند مثل این که کل واجب است اجزاء هم واجب هستند، مثل این که نماز واجب است رکوع و سجود و این ها هم واجب است، اصلاً شاید نظر آن ها به این بوده، به هر حال اصحاب ما مثل همین یک مقدارش مثل اهل سنت است ولو کلمات اهل سنت را نیاوردند لکن چون در اصول آمده تدریجاً هم به کتب ما سرایت کرده و این بحث ها آن جا مطرح شده.

البته اصحاب ما یک مقدار امور زیادی را هم اضافه کردند مثل حجیت و ولایت و قضاوت و این جور چیز ها که این ها کلاً در کلمات آن ها نیست، راجع به این مطلبی که ایشان فرمودند سه تا را به اصطلاح انتزاعی گرفتند، عرض کردم تعبیر انتزاعی یک تعبیری است که چندان فی نفسه واضح نیست، حالا یک توضیحاتی را بعد عرض خواهم کرد دیگه بنا گذاشتیم فعلاً یک مقدار عبارات این ها رد بشود تندتر بخوانیم تا ببینیم بعد وقتی می خواهد صحبتی بشود، اشکالی بشود نقاط اشکال کجاست.

مرحوم آقازیا در این جا یک حاشیه ای دارند حاشیه ایشان را هم بخوانیم ولو یک مقدار هم سریع شده حاشیه ایشان را بخوانیم و بعد برویم سر صحبت هایی را که مرحوم آقای اصفهانی دارند، دیگه جمعش کنیم مطلب را برسیم تا به مطلب دوم برویم که عده ای از اموری که محل کلام است که آیا وضعی هستند یا نه.

مرحوم آقازیا می گوید همین اشکالی که من الان کردم که کلمه انتزاع یعنی چی؟ مراد از انتزاع؟

بعد ما کان المراد من انتزاع الوضع عن التكليف

عرض کردم این انتزاع بحثی بوده که در کلمات متاخر ما آمده، من در کلمات قدمای اهل سنت من لا اقل ندیدم

کون الوضع بحقیقه

وضع یک جوری است یعنی احکام وضعی مرادش

نحو خصوصیه مترتبه علی التكليف

یک خصوصیتی است مثلاً، خصوصیت دلوک

بحیث لو لا التكليف لا تكون

ایشان یکون نوشتند، خب از این مذکر و مونث، جابجا کردن در کلمات آقازیا متعارف است

بحیث لو لا التكليف لا تكون هذه الخصوصية موجودة

مراد از انتزاع این است که یک خصوصیتی باشد، اگر مراد از انتزاع این است، عرض کردم این کلمه انتزاع یک مقداری ابهام آور است

لا أن المراد من الانتزاع مجرد إضافة شيء إلى التكليف

این مراد از انتزاع مجرد اضافه، مثل این که من می گویم تحت سقف هستم، این یک اضافه است، این انتزاعی این جا نباید مراد باشد

كيف! و المكان و الزمان و المكلف كلها في إضافتها إلى التكليف منوطة بوجوده

خب زمان هم همین طور است مثلاً ساعت دو ساعت پنج، اضافه به زمان می شود، اضافه به مکان می شود، در اتاق نماز خواند، در

حیاط نماز خواند

و حیث عرفت ذلک

اگر مراد از انتزاع این است

عرض کردم این کلمه انتزاع یک مقداری این جا مشکل درست کرد و لذا مرحوم آقاضیا اول آمد این معنای انتزاع را شرح بدهد. من

ان شا الله تعالی چون می خواهم بلافاصله کلمات مرحوم آقای اصفهانی را بخوانیم به این مناسبت یک توضیحی بیشتر آن جا می

دهیم، دیگه حالا خیلی معطلتان نکنیم.

فنقول: إِنَّ جَزْئِيَّةَ الشَّيْءِ

ایشان متعرض جزئیت هم شده است

عبارة عن نحو ارتباط بين الوجودات الغير الحاصلة حقيقة إلّا بالتكليف الحاوی لجمعها.

عرض کردم دیروز که این ها معتقدند این وجودات متفرقه یک نحوه وحدتی را از تکلیف می گیرند، رکوع، سجود، قرائت، ذکر

رکوع، ذکر سجود، این ها حقایق متباینه هستند به قول آقایان لکن یک عامل وحدتش تکلیف صلوٰه است، این جزئیت عبارت از این

است، نحوه ارتباط است، این نحوه ارتباط می خواهد بگوید این نحوه ارتباط یک امری است که واقعی است، نه متاصل، نفس الامر

یعنی

و أمّا الشرطيّة و المانعيّة للمكلف به

اما شرطیت و مانعیت مثل شرطیت استقبال و طهارت و مانعیت هم مثل مثلاً پوست حیوان غیر ماکول اللحم

فلا ينتزع إلّا عن مرحلة التقيد المأخوذ في الموضوع

این مثل انتزاع سقفت و تحتیت از سقف است

القائمة به التکلیف

این مرحله قائم است که تکلیف به آن قائم است

و حينئذ فجهة القيدية للشيء إنما، این قيدیت محفوظ است فی الرتبة السابقة عن التکلیف

قبل از این که تکلیف بیايد مثلا صلوة عن طهارة

و أن التکلیف قائم به

و تکلیف قائم به آن است مثل نفس ذات

کنفس الذات، و إنما التکلیف منشأ لإضافة القيد إلى الواجب

مثلا این تکلیفی که آمده منشا این شده که مثلا بگویم این نماز عن طهارة است

فالتکلیف فی مثله مقوم إضافة القيد إليه بملاحظة تعلّق التکلیف بتقيده

که تکلیف به آن مقید شده

و لقد عرفت: أن هذه الإضافة

این مثل اضافه به تحتیت سقف می خورد

أجنبية عن مقام انتزاعية الشيء بحقيقته عن التکلیف

این غیر از این است که مثلا بگويد اقم الصلوة لدلوك الشمس، این مثل اضافه مثلا نمازی خوانديم با طهارة لباس است، نمازی

خوانديم بدون طهارة لباس، نمازی خوانديم ساعت ۲، نمازی خوانديم ساعت ۴

و إنما هو موجب لصدق إضافة الشيء المحفوظ فی نفسه إلى التکلیف

این خود عنوان مثلا طهارة یا استقبال این را اضافه می کنیم

كإضافة الزمان و المكان إليه، و لذا نقول:

این ظاهر عبارت البته بنا بود که من مراجعه بکنم به کتاب نه‌ایه الافکار ایشان که نکردیم به هر حال چون این بحث هم طولانی شد، ظاهر این عبارت ایشان شرطیت و مانعیت را قبول نمی‌کند، از قبیل مثل اضافه زمان و مکان می‌داند، این اضافه زمان و مکان اصلاً توش جعل ندارد

إنَّ الشرطيّة و المانعيّة ليس إلّا كذات المقيّد

مثل خود ذات مقید است این شرطیت، ذات مقید مثل مکلف به معذرت می‌خواهم، مثل نماز.

من الأمور الواقعيّة المضافة إلى التکلیف، لا أنّها بحقائقها منتزعة عن التکلیف

نه این که این ها انتزاع شدند، گرفته شدند، این ها مثل اموری است که می‌گویند نماز عن طهارة، این عبارت ظاهرش این است که ایشان شرطیت و مانعیت را از مقوله جعل نمی‌داند، مقوله اعتبار نمی‌داند مثل این که خود تکلیف را هم از مقوله اعتبار نمی‌داند، این می‌گوید از اضافاتی است که بعد پیدا می‌شود نه این که تکلیف انتزاع می‌کنیم از آن، نه مثل دلوک نیست، این عبارت ایشان، این عبارت مرحوم آقای آقا ضیاء مثل مبنای ایشان در خود تکلیف است، اراده مبرزه، آن جا می‌گفتند، این جا می‌گوید اضافات است، امر انتزاعی است پیدا می‌شود از مامور، از تکلیف

نعم: فی السببيّة لنفس الحكم

بله به خلاف مرحوم نائینی، اگر سبب شد برای نفس حکم مثل دلوک شمس

فإنّما هو منتزع عن إناطة شيء بشيء

یعنی وجوب منوط است و مرتبط به دلوک است، تا دلوک نباشد وجوب نیست

و حينئذ فان كان المنوط به من الأمور الواقعيّة كالحرارة بالنسبة إلى النار

این رابطه را ما ازش تعبیر به اناطه کرده است، این رابطه اگر رابطه امر واقعی مثل آتش و حرارت باشد

فالسببيّة أيضا من الأمور الواقعيّة، و إن كان من الأمور الجعليّة

این ربط یک ربط جعلی و اعتباری است، جعل در این جا یعنی اعتبار

فالإناطة المزبورة أيضا مجعولة تبع جعل المنوط

منوط یعنی به اصطلاح وقتی که این شد این می شود جعلی، وقتی آمد وجوب قرار داد به تبع آن سببیت هم قرار داده، وقتی آمد

وجوب را قرار داد برای عند الدلوك

لا أنه مجعول مستقلّ و لا أنه منتزع عن نفس التكليف

عرض کردم این عبارت انتزاع ولو مرحوم آقازیا سعی کرده توضیحش بدهد هنوز خالی از ابهام نیست، من یک توضیحی را چون

بعد می خواهم بدهم الان به همین مقدار اکتفا بکنیم بعد توضیح می دهیم

إذ مع عدم جعل الشيء منوطا يستحيل انتزاع السببية لشيء له

این حتما یک جعلی شده، یک رابطه ای ایجاد کرده بین وجوب نماز و دلوك، حتما رابطه ای بوده و إلا معنا ندارد.

عرض کردم این يستحيل، این ها همه اش مبنایشان و ذهنیتشان همان ذهنیت موثر بودن است، موثریت است، چون عرض کردم یک

اختلاف کلی بین علمای اسلام هست که آیا دلوك معرف وجوب است یا موثر وجوب است؟ دقت کردید اصل مطلب کجاست؟ اشاعره

که مشهور علمای اسلام اشاعره هستند معرف می دانند، معتزله و امامیه و مثل زیدیه که تابع اند این ها موثر می دانند، چون موثر

می دانند انتزاع سببیت می شود پس قبل از این که این بحث را ایشان مطرح بکنند آن بحث اساسی را فراموش نفرمائید: معرفیت و

موثریت، البته اگر موثریت اعتباری باشد بهش موجب می گویند، حقیقی و واقعی باشد بهش می گویند موجب، با دال، اگر تاثیر تاثیر

اعتباری است موجب، تاثیر واقعی است موجب، در مقابل هر دو معرفیت، عرض کردم اشاعره معتقدند دلوك معرف است، تاثیر ندارد

چون منکر حسن و قبح عقلی اند آخه، منکرند که ماورای جهل چیزی باشد، به جعل شارع است پس این می شود معرف، اناطه، مگر

آقازیا بگویند من اناطه هم که گفتم مراد اناطه در عالم اثبات نه عالم ثبوت، معرف را هم شامل بشود.

پس آن ها اصلا اناطه قائل نیستند، می گویند وقت دلوک شد می فهمیم که نماز واجب است، می فهمیم، نه این که دلوک موثر در وجوب است، دقت کردید؟ وقتی دلوک آمد این نشانه وجوب صلوة است مثل نشانه هایی که در راه می گذارند، علامت می گذارند مثلا این جا پنج کیلومتر، این جا ده کیلومتر، این جا مستقیم، این جا بعد کج می شود فلان می شود، سبقت ممنوع است، این ها علامات است، این ها غیر از علامت چیزی نیست، نشانه است، معرف یعنی نشانه، این ها به صورت نشانه است، دلوک به عنوان نشانه است، نه این که تاثیر داشته باشد و سببیت داشته باشد و رابطه داشته باشد و علیت، این ها اصلا مطرح نیست، هیچ کدام از این ها مطرح نیست

به هر حال پس این مطلبی هم که ایشان مرحوم آقازیا این جا فرمودند چون آن مطلب را مفروغ عنه گرفتند که قائل به حسن و قبح عقلی هستید و إلا خود این مطلب در همین جا هم مبتنی بر آن مسئله کلامی است که قائل به حسن و قبح عقلی باشیم یا نباشیم و حیث عرفت أنّ الإناطة تبع اعتباريّة المنوط، فکما أمکن تعلّق الجعل بدوا بالمنوط

امکان دارد که بگوید نماز بخوان

و كان النَّظَرُ فِي مَقَامِ الْجَعْلِ إِلَى الْإِنِاطَةِ تَبَعًا

آن وقت این جا ایشان تبعی گرفته، انتزاع را به معنای تبعی، من چون همین امروز ان شا الله این کلمه تبعی را شرح خواهم داد دیگه دو مرتبه نمی خواهم تکرار بکنیم

كذلك يكون النَّظَرُ إِلَى جَعْلِ الْمُنْوَطِ تَبَعًا، وَ بِهَذِهِ الْعَنَاءِ أَمْكَنْ دَعْوَى جَعْلِيَّةِ السَّبَبِ فِي الْإِعْتِبَارِيَّاتِ

به این عنایه، خب ایشان نمی خواستند این قدر تعبیر مسافت بکنند، بگویند سببیت هم قابل جعل است، البته سببیت جعلیه، این که مرحوم نائینی می فرمایند سببیت یک امر واقعی است اصلا قابل جعل نیست نه تکوینا و نه اعتبارا این را قبولش نمی شود کرد.

و فِي هَذَا الْمَقَامِ لَا مَعْنَى

این لا معنی رد نائینی است

لدعوی واقعیة السببیة

که سببیت یک امر واقعی است و قابل جعل نیست

و عدم قابلیتته للجعل

قابلیتها باید می فرمود. گفتیم در کلمات آقاضیا این مذكر مونث ها خیلی مهم نیست

و عدم قابلیتها یعنی قابلیت سببیت، ضمیر به سببیت نه سبب

و أنّ السببیة إنّما هو من لوازم الذات

این تتمه دعوی است

دعوی واقعیة السببیة و عدم قابلیتها للجعل و أنّ السببیة إنّما هو من لوازم الذات إذ هو أجنبيّ عن السببیة للأمر الاعتباریّ

حالا دو تا کلمه می گفت در امور اعتباری سببیت معقول نیست، این دو تا کلمه راحت بود، نمی خواست این قدر طولانی افاضه بفرماید.

این خلاصه کلام مرحوم آقاضیا که ظاهرا دقیقا به خلاف نائینی است.

البته احتمال دارد که روی مبانی ایشان، ایشان وقتی تکلیف را امر واقعی بداند خب شرطیتش هم، شرطیت مکلف به را هم امر واقعی

می داند. احتمالا مراد ایشان این باشد ظاهرا و العلم عند الله سبحانه و تعالی

و اما عرض کردیم مرحوم آقای اصفهانی وارد این مطلب شدند، دیگه حالا ما عادتاً می دانیم روش ما این نبوده که وارد مباحث

مرحوم آقای اصفهانی بشویم چون ایشان یک راه خاصی را رفتند که قبول اساسش مشکل است لکن چون یک روزی یکمی عبارت

ایشان را خواندیم حالا بقیه اش را هم بخوانیم، اولاً آن روزی که خواندیم از وسط عبارت ایشان خواندیم، گفتم هم از وسط، از

صفحه ۱۰۵ خواندیم در این جلد ۵ و ۶، حالا از صفحه ۱۰۱، سه چهار صفحه قبل که مقدمه بحث است، فقط یک مقدار برای آشنائی

با نحوه بحث ایشان، ایشان در تحقیق این مطلب که آیا وضع مجعول است به تبع یا به عرض یا به انتزاعی است ایشان فرمودند:

تحقیق الحال يقتضی تمهید مقدمة، هی: أن الموجودات الخارجية علی قسمین:

ایشان موجود خارجی را دو قسم کردند یا جوهر یا عرض، حالا این را من آن روز شوخی کردم، البته ما نمی خواهیم خدای نکرده به ایشان اهانتی بکنیم، خوب شد از اول خلقت عالم شروع فرمودند، از همین جا شروع فرمودند اما خب از این جا شروع کردن تا رسیدن به بحث تکلیف و وضع خیلی مسافت طولانی است، عرض کردم من کرارا یک تحلیلی را که می خواهیم اقامه بکنیم تحلیل خیلی دور نباشد که به خلقت آدم و خلق اول و سماوات برسد، غرض ایشان تمهید مقدمه شان را خیلی دور رفتند به نظر ما، این که موجودات بر، البته ایشان موجودات را بر سه قسم می خواهند تقسیم بکنند یکی انتزاع صرف مثل همین تحتیت، یکی آن که وجود خارجی دارد قائم به ذات مثل جوهر و یکی عرض، به این مناسبت این که آیا مثلا عرض وجود دارد یا نه مثلا یک قسم عرض که اضافه باشد یک مقداری وارد بحث شدند، خب معلوم است این ها هیچ ربطی به بحث اصول ندارد، حالا ما برای احترام ایشان فقط یکمی اشاره می کنیم. من قبل از این که وارد این بحث هم بشوم عرض بکنم، کرارا هم عرض کردم عبارات من خدای نکرده حمل نشود بر یک نوع اهانت به این بزرگوار، عبارات مراعات ادب انسان با هم مباحثه اش هم فضلا عن الاعلام، اگر آقایان حال کردند در بحث صحیح و اعم خود همین محقق اصفهانی یک بحثی را آن جا در صحیح و اعم مطرح می کند که بنا بر اصالة الماهية این طور است، بنا بر اصالة وجود این طور است، یک مطالبی را از اصالة الماهية که بحث صحیح و اعم را به آن سعی کردند وصلش بکنند. خب در این تهذیب الاصول جلد یک ملاحظه بفرمایید، فرمودند ربطی ندارد، خیلی با احترام رد کردند که این مطالب ربطی به بحث صحیح و اعم ندارد، اصالة الماهية و اصالة الوجود.

آقاضیا در این نهایت الافکار در این تقریراتشان خیلی به ایشان تند می شود، اگر آقایان نگاه کرده باشند خیلی اهانت به ایشان می کند، اسم نمی برد، می گوید این حرف ها اصالة الماهية و اصالة الوجود برای این که ذهن طلبه ها را مشوه بکند، برای این که اظهار فضل بشود، اصلا حواس ها پرت بشود، غرض یک تعابیر تندی را، حالا این جا نگاه نکردم که ببینم این جا هم این کار را کرده یا نه؟ شبیه این کار را در جلد اول در بحث صحیح و اعم و انصافا هم خب انصافا بینی و بین الله خوب نبود ایشان بحث از صحیح و اعم را

ببرند در اصالت وجود و اصالت ماهیت، بنا بر اصالت وجود این طور است و بنا بر اصالت ماهیت این طور است، اصلاً بحث صحیح و

اعم هیچ ربطی به اصالة الوجود و اصالة الماهية ندارد، این بحث ها این جا هم همین طور.

به هر حال من می خواستم بگویم نظیر این واقع شده متأسفانه نسبت به مرحوم اصفهانی، آقاضیا خیلی تند به ایشان برخورد کرده در

آن بحث صحیح و اعم، این جا را که نگاه نکردم، به هر حال فعلاً ما نظرم این است که اشاره اجمالی به کلمات ایشان بشود. آیا این

راه اصولاً درست هست یا نه فکر می کنم تقریباً تا حدی خودش هم واضح باشد.

علی ای حال ایشان در حقیقت، حالا ایشان گفته که موجودات خارجی بر دو قسم اند، حالا مراد ایشان کلاً چیزی را که ما بررسی می

کنیم سه عنوان ما داریم:

یکی ما له صورة و مطابق فی العین،

به قول ایشان که جواهر باشد

دوم ما لم یکن كذلك، بل کان من حیثیات ما له

مثل همین اعراض که دارند، البته این در اعراض حالا ایشان و یعبر عنه بالموجودات بوجود منشأ انتزاعه، یکی هم مقوله اضافه چون

می دانید در محل خودش که اضافه جز اضعف مقولات است، حتی قائل هستند که آن وجود ندارد

و یقابلهما در مقابل این ها الاعتبار الذهنیه مثل الكلية و الجزئية، و النوعية، ما از همان اول گفتیم سه تا، برای این که خسته نکنم،

این نحو اعتبارات ذهنی

یکی هم انتزاعیات است، حالا چهار تا شد

بعد ایشان وارد آن بحث می شوند

و لا إشکال فی القسم الأول، إنما الإشکال

این بحث ها ربطی به اصول ندارد، در قسم ثانی که عرض باشد، بعد هم ایشان وارد مقوله بالخصوص شدند چون اضافه را عرض کردم عده ای برایش وجود قائل نیستند، عده ای هم دو تا را قائلند بقیه را قائل نیستند، بعضی ها هم هیچ کدام را قائل نیستند، این ها را تكثر ادراکی می دانند، اصلا این ها ربطی به محل بحث ما هیچ نحوی با هیچ سریشی، با هیچ چسبی در مباحث اصول و فقه ارتباط ندارند، آن وقت ایشان وارد بحث مقوله می شود:

فلذا يتخیّل أنّ مقولة الإضافة اعتباريّة محضة

عرض کردم هیچ ربطی به اصول ندارد، این بحثی است در محل خودش

بعد ایشان می آید محاکمه می کند که ما مثلاً چجوری قائل بشویم

و بهذا الوجه، بعد ایشان می گوید:

يقال: إنّ للإضافات، و أعدام الملكات و القابليات و الحثيات

البته عدم مضاف هم قائلند، حالا ایشان نیاورده چون مشهور است که عدم مضاف هم له نحو من الوجود، له مرحلة من الوجود

وجوداً ضعيفاً- أي بنحو وجود المقبول

خب دیگه وارد این بحث ها نشویم چون هیچ فائده ای ندارد.

من آن قسمتی که محل کلام ماست این جاست، این تا این جا به اصطلاح

ثم اعلم أنّ ما ذكرنا فی شرح حقيقة الأمر الانتزاعي، فی قبال الموجود بوجود ما بحذائه فی قبال الاعتبارات

پس تا این جا سه تا شد، یکی ما له مطابق عینی، یکی وجودش به منشا، به اصطلاح به وجود شیء دیگری است، یکی هم اصلا وجود

اعتباری است که حدود ذاتها امور ذهنیه لیست بعینیه بوجه من الوجوه.

این اعتباریات

و ربما یوسع فی الانتزاعی

گاهی هم در انتزاعی

این مطلبی را که ایشان آوردند می خواهیم فرق بین اعتباریات و انتزاعیات، این را ما در کلمات نائینی خواندیم، بحث خوبی است، این بحث بحث خوبی است اما ایشان از دید فلسفی به قصه نگاه کردند، انتزاعیات مثل فوقیت، اعتباریت مثل کلیت، این جوری نگاه کردند، ما این را از دید اصولی نگاه کردیم، انتزاعیات مثل فوقیت و اعتباریات مثل وجوب، این دید اصولی است، مثل حرمت، لذا آمدیم این بحث را کردیم که اعتبار غیر از انتزاع است، این آثار اصولی دارد، این دو تا بحث کلیت و جزئیت و نوعیت و جنسیت نیست در اعتبار در این جا، عرض کردم خوب دقت بکنید این مطالب که یک مطلبی را از یک دید خاص نگاه بکنیم یا دید دیگر، این خیلی قابل تاثیر است. ما در بحث اجتماع امر و نهی عرض کردیم مثلاً عده ای می گویند عمل وحدانی نمی شود دو تا انتزاع بشود مثلاً سجده یا حالا خود نماز علی قول، این یک عمل وحدانی است، آن وضع الجبهه روی زمین، این یک عمل وحدانی است، این نمی شود هم انتزاع بشود صلوٰه و نمی شود انتزاع بشود غصب، انتزاع دو تا ش نمی کند مثل این که من این جا یک شخص وجود واحدی هستم، نسبت به سقف تحتیت، نسبت به زمین فوقیت، یمین، یسار، ده تا اعتبار می شود، من ده تا نمی شوم، یکی هستم، عوض که نمی شوم، ده تا اعتبار انتزاع بکنم عوض نمی شوم، این اشکال را آن جا در اجتماع امر و نهی کردند، دقت بکنید! این بحث را ما چرا در اصول آوردیم؟ من می خواهم نکته اش را بگویم، آن جا آمدند گفتند عمل واحد است، این عمل واحد دو تا انتزاع می کنید صلوتیت و غصبیت، درست شد؟ با انتزاع دو تا نمی شود، این یکی، مثل این که شما این جا نشستید پنج تا انتزاع می کنیم، تحتیت و فوقیت و یمینیت و یساریت و استقبال را انتزاع می کنید، با انتزاع که من تعدد پیدا نمی کنم. پس عمل وحدانی با انتزاع تعدد پیدا نمی کند، اگر تعدد پیدا نکرد یا مصلحت دارد یا مفسده، این مبنای آقای خوئی است لذا کرارا عرض کردیم مبنای آقای خوئی در اجتماع من اشد انواع امتناع است، چرا؟ چون ایشان امتناع را در مرحله ملاکات می بیند، می گوید این عمل تو دو تا عنوان دارد، دو تا عنوان انتزاعی، صلوٰه و غصب اما بالاخره این عمل یا مصلحت دارد یا مفسده، با تعدد انتزاع دو تا نمی شود و لذا می گوید این یا مأمور به است یا منهی عنه، نمی شود دو تا داشته باشد، این خلاصه نظر مبارک ایشان.

آن جا ما عرض کردیم دو تا انتزاع ندارد، دو تا اعتبار دارد، این انتزاع و اعتبار را آن جا گفتیم و در کلمات نائینی هم در مقدماتش فرق بین انتزاع و اعتبار بود، اصلاً برای همین آوردیم، روشن شد بحث اصولی؟ پس ما یک انتزاع داریم و یک اعتبار داریم، انتزاع یعنی به شیء دست نمی زنیم فقط یک عنوانی را به قیاس به آن ابداع می کنیم مثل فوقیت و تحتیت، یک اعتبار داریم، آن اعتبار در این جا اعتبارات ذهنی ایشان گرفته، جنسیت و کلیت و نوعیت، نه اعتبار قانونی، آنی که به درد اصول می خورد اعتبار قانونی نه ذهنی، اعتبار قانونی یعنی در ذمه تو قرار داده نماز را، یعنی گفته در ذمه تو قرار داده که غضب انجام نمی شود پس دو تا اعتبار است نه دو تا انتزاع، این بحث آمده که در باب امور قانونی تعدد عنوان کافی است، در انتزاعی تعدد انتزاع کافی نیست، امر واحد می ماند، خوب دقت بکنید، در انتزاعی تعدد به درد نمی خورد، من یک شخص واحد، پدرم یکی ام، پسر یک کسی ام، پسر عموی یک کسی ام، عموی یک کسی ام، دایی یک کسی ام، این ها انتزاعیات است، انتزاعیات متعدد تعدد نمی آورد اما بحث در قانون این است که اعتباریات متعدد، شد بحث قانونی، روشن شد؟ ایشان اعتباریات ذهنی مثل جنسیت را، این در اصول به درد نمی خورد، آنی که به درد اصول می خورد اعتبارات قانونی است، دقت کردید؟ این نکته را خوب دقت بکنید که، ایشان می گوید:

ربما یوسع فی الانتزاعی فیعم الاعتباریات

گاهی هم به آن می گویند اعتباری، به جنسیت، خیلی خب آن هم ربطی به ما ندارد.

كما ربما یوسع فی الاعتباری، فیعم الانتزاعیات الخارجیة

خب این درست است، این که گاهی به انتزاعیات می گویند اعتباری، گاهی به اعتباریات می گویند انتزاعی، این جابجا استعمال شده و این درست است لکن صحیحش این است اصلاً هدف از علم این است که این ها را یکی یکی از هم جدا بکنیم، یک حدیثی به امیرالمومنین منسوب هست در این کتاب، من قدیمی ترین مصدرش را این دیدم حالا نمی دانم جای دیگه هست یا نه، مصابیح الانوار مرحوم سید عبدالله شبیر فی حل مشکلات الاخبار، العلم نقطة واحدة کثره الجاهلون، حقیقت علم این طوری است، بله راست است، کما ربما، درست است این هست، این جای آن استعمال می شود، اعتباریات گاهی در اعتبارات ذهنی گفته می شود گاهی اعتبارات، اما ما

باید بحث را معین بکنیم، مرتب بکنیم، دقت کردید؟ این که روی، این درست است این مطلب ایشان، این را ایشان بخواهند به آن جا

بکشند فیعمّ الانتزاعیات الخارجیة،

پرسش: در اعتباریات تعدد اعتبار باعث تعدد واقعیت خارجی می شوند؟

آیت الله مددی: انتزاعیات نه، اعتباریات می گویند چرا، نه اعتباریاتی که در این جا آورده، این بحث است

پرسش: اعتباریات قانونی

آیت الله مددی: آهان، این بحث است.

پرسش: واقعا در خارج دو تا عمل انجام می دهد؟

آیت الله مددی: بله خب می گوید کافی است

پرسش: آخه با عمل نمی کند

آیت الله مددی: چون اصلا جعل و اعتبار این است، حقیقت جعل این است، در حقیقت جعل واقع نیست، آن حدودی است که بیان می

کند، این هم یکی از اصول، چند بار خدمتتان عرض کردم مرحوم آقای طباطبائی در مباحث فلسفه شان، اصول فلسفه ادراکات

اعتباری را اضافه کردند، کار خوبی کردند اما آن به اصول بر می خورد، حالا ایشان در بحث فلسفی هم آوردند، یکی از نکاتی که،

بعد امروز هم ان شا الله باز توضیح می دهم، یکی از نکات بسیار مهم در اعتباریات این است که اعتباریات وجود واقعی ندارد، شما

بهش می دهید، عرض کردم همیشه این را در اعتباریات ادبی ببینید، در اعتباریات قانونی آسان می شود، مثلا می گویند زیدُ اسد،

اینا اسد که نیست زید، این را شما لباس اسدیت، این اعتبار یعنی این، نگویند این چهار دست و پا راه نمی رود، این مثلا پوست

بدنش مثلا زرد نیست، این شیر نیست، این در اعتبار است، این در عالم اعتبار است، این نه این که در عالم واقع است، بحثی که

هست همین اعتبار می آید در قانون، می گویند اگر و لذا شما می توانید بگویند این اسد است شیر است، این گرگ است، این مار

است چون حیثیات، حیثی شمسُ قمرُ، یک شعری هست، این می شود، شما ده تا اعتبار بکنید، اعتبارات متضاد هم بکنید، چند دفعه این

.....

شعر معروف خمیره ابن فارض را خواندیم، ابن فارض یک خمیره بسیار معروفی دارد، شاید در دنیای عرب نه، در دنیای فارس هم کسی به این قشنگی نگفته، له الکاس بدرٌ و هی شمسٌ، یدیرها هلالٌ و کم یبدو إذا، این شعر معروف خمیره، خب تصویر می کند که مثلاً جام مثل بدر است، خب بدر می دانید شما در شب چهاردهم، و هی شمسٌ، خب شمس با بدر جمع نمی شود، خودش هم خورشید است، و کم یبدو إذا مزجت نجمٌ، اگر این بشود آن حباب هایی که در خمر پیدا می شود تشبیه به ستاره کرده، چقدر ستاره پیدا می شود، خب این ها در واقع وجود ندارند، این در ذهن شارع وجود دارد، می گویند همین اعتباریات متضاد در قانون هم می آید، اگر آثار قانونی بار بشود می آید، مشکل ندارد. مثل همین نماز و قصر، از یک جهت امر واحد هم هست، نه متعدد است، از یک جهت مأمورٌ به است به عنوان صلوتی و لذا گفتم در باب اعتباریات چند دفعه عرض کردم در باب اعتباریات تعدد و وحدت به عنوان است نه به معنوی، در باب اعتباریات تعدد و وحدتش به عنوان است، بله به عنوان واحد نمی شود نماز بخوان نماز نخوان اما نماز بخوان غصب نکن، دو تا عنوان است، دو تا معنوی می شود نه دو تا معنوی واقعی، واقعا یکی است، انتزاع هم نیست که ایشان فرمودند پس بنابراین خوب دقت بکنید ما وقتی اعتبار می گوییم مراد

بعد ایشان می فرمایند که و ربما یوسع فلان و فی الشرع و العرف اعتباراً بمعنی آخر، این مطلب ایشان درست است، عرض کردیم مطلب را مرحوم نائینی در مقدمات آورد خیلی روشن، بحث اصولی کردند خیلی روشن، بابا در مباحث اصولی انتزاعیات غیر از اعتباریات اند، مثل تحتیت و فوقیت انتزاعی است، مثل وجوب و حرمت اعتباری است پس آن مطلب که وجود واحد با تعدد انتزاع دو تا نمی شود، این مطلب درست است، حرف آقای خوئی درست است، با تعدد انتزاع دو تا نمی شود اما با تعدد اعتبار دو تا می شود، چرا؟ این نکته شد نکته عامش، غیر از حالا عنوان، ما عرض کردیم شان امور اعتباری، خوب دقت بکنید، چون واقعی نیست، همین که ابراز شد به مقدار ابراز است نه به مقدار واقع و لذا چند بار این مثال را هم عرض کردیم باز هم از کلمات مرحوم آقای خوئی، ایشان فرمودند که جمله شرطیه دلالت بر ترتب و تلازم مابین شرط و جزا، ترتب علیت نمی کند، دلالت بر ترتب می کند اما علیت نمی کند، چرا؟ چون ما گاهی اوقات علت را بعد از ادات شرط می دانیم گاهی اوقات معلول را می آوریم مثلاً اگر نبضت تند بود تو تب

داری، اگر تب داری نبضت تند است، ببینید گاهی علت را می آوریم و گاهی معلول را می آوریم پس ترتبی که مابین جزا و شرط است لازم نیست همیشه این باشد که مدخول ادات شرط علت است و جزا معلول است، این اشکال آقای خوئی

پرسش: گاهی هم هر دو معلول است

آیت الله مددی: گاهی هم معلولین لعلة ثالثه، این مطلب ایشان درست است اما در واقعیات، ما عرض کردیم در اعتباریات این درست نیست، این فرق بین اعتباریات و واقعیات، در اعتباریات چون واقع را نگاه نمی کند، این دارد اعتبار می کند، این دارد جعل می کند، هر چی مدخول ادات شرط بود علت می شود، هر چی جزا بود معلول می شود، این این مقدار، این به مقدار ابراز است، وقتی گفت اگر مهمان آمد نان بخر یعنی آمدن مهمان علت نان خریدن است، اگر گفت اگر روز جمعه بود نان بخر یعنی ورود در روز جمعه علت نان خریدن است، همین که گفت علت می شود، این دیگه مقایسه نمی کنیم که مهمان آمدن علت است یا نان خریدن، مثلاً روز جمعه بودن علت است یا، این را اصلاً ما نگاه نمی کنیم، در اعتباریات یکی از نکات مهم اعتباریات این است که اعتباریات به مقدار ابراز، این را خوب دقت بکنید، چون ما الان در مسئله دیگه هم که می آید می خواهیم این را بگویم، این خیلی تاثیرگذار است، به ذهنم می آید مرحوم علامه طباطبائی در ادراکات اعتباری این بحث را هم ندارد، اگر واقعا هم ندارد چون من خیلی سابق دیدم، اگر ندارد اضافه بفرمایید، این بحث در اعتباریات خیلی مهم است، یک خود عنوان به مقدار عنوان اعتبار می شود، دو به مقدار ابراز اعتبار می شود، اعتبار ثابت است به مقدار ابراز، نمی آید واقع را نگاه بکند که در واقع آمدن مهمان علت نان خریدن است یا نان، او اصلاً کار به واقع ندارد لذا ایشان می گوید فی الشرع و العرف اعتبار بمعنی آخر، این اعتبار، اعتبار قانونی است این که ایشان فرمود. درست هم هست

فی قبال جميع انحاء الاعتباريات و الانتزاعات

این مطلب ایشان درست است، عرض کردم مرحوم نائینی این را به صورت مقدمات، دیگه این بحث های فلسفی و ما له مطابق فی الخارج این ها را نیاورد

.....
کما فی اعتبار الملكية و الزوجية علی ما سیاتی

اصلا وجوب و حرمت، چرا ایشان ملکیت و زوجیت را آوردند؟ جمیع قوانین و احکام، به جای ملکیت زوجیت را بردارید کما فی الاعتبار القانونية یا اعتبارات شخصیه، عرض کردم الان متعارف در دنیای عرب، دنیای قانونی عرب به اعتبارات شخصی می گویند التزامات شخصی، یک اصطلاحی است، با اصطلاحاتشان آشنا بشوید، التزامات شخصیه، آنی که جنبه قانونی دارد اعتبارات قانونی است، قانون یا تشریع و آن چه که جنبه، چون شخصی ها هم اعتبار است، فرق نمی کند، دقت بکنید! شخصی هم اعتبار است، این اعتبارات شخصی اسمش را گذاشتند التزامات شخصی، نذر از این قبیل است، مثلا می گوئیم الله علی أن أفعل کذا، شما اعتبار کردید، این را در ذمه خودتان قرار دادید، عقد می بندید، آقا این کتاب را فروختم به ده هزار تومان، این اعتبار است دیگه، یعنی کتاب بشود ملک شما و ده هزار تومان بشود ملک من، از پول شما بشود ملک من، این اعتبار است، عقود، شروط، نذر، عهود، تمام این ها التزامات شخصی اند لذا الان در مباحث قوانین غربی اصلا التزامات شخصی بابی دارد، التزامات شخصیه را بررسی می کنند و ما قاعده اش هم عرض کردیم حالا الان در بحث اصولیم، ان شا الله در فقه می آید توضیحش را بیشتر عرض می کنیم التزامات شخصی اصل اولی در قوانین بشری جمیع التزامات شخصی باطل است، این اسمش شده اصاله الفساد در عقود، در مکاسب دارد اصاله الفساد در عقود، به جای اصاله الفساد در عقود بگذارید اصاله عدم صحة التزامات شخصیه، چرا؟ چون شخص به عنوان مکلف یا به اصطلاح امروزی ها شهروند، اصطلاحا امروزی ها در غرب بیشتر به مکلف، **citizen** یا شهروند میگویند یا مواطن به قول عربی، این در اصطلاح مکلف، مکلف اصولا حق اعتبار ندارد، اعتبار دست مبدءا اعلی است که قانون است، اصلا این مبنا، این اصاله الفساد در عقود یعنی این، شما به جای اصاله الفساد در عقود بگذارید اصاله الفساد در التزامات شخصی، اصل اولی این است که جمیع التزامات شخصی شما باطل است، چرا؟ چون مکلف حق ندارد چنین کاری بکند لذا تنها راهش امضا است، هر جا امضا آمد قبول می شود، نیامد نمی شود، این اوفوا بالعقود امضا است، المومنون عند شروطهم امضا است، ما کان من نذر لله فف به امضا است یعنی اگر نذر برای فرض کنید بت و این ها کردید، نذر برای کار های باطل کردی آن نذر لا يجب الوفاء به، ما کان من نذر لله این رامن امضا

کردم، این ها همه ذیل امضا هستند، هر مقدار که دلیل امضا آمد آن التزام شخصی نافذ است، هر مقدار که نیامد نافذ نیست، روشن شد؟ چون این المومنون عند شروطهم یک مشکلی هم در فقه دارد، اصلا سنی ها و بزرگان اهل سنت این را نقل نکردند مثل بخاری و این ها، حتی ابن حزم هم قبول ندارد حدیث المومنون عند شروطهم را، این ها تصور کردند که اگر المومنون عند شروطهم را قبول بکنیم انسان شرط محرم بکند مثلا می گوید نامه می نویسم به شرطی که یک جام شراب بخوری، مثلا من باب مثال، شرط محرم بکند پس با المومنون عند شروطهم ما می توانیم احکام را عوض بکنیم، این توضیح را هم عرض کردم، البته این بحثش این جا نبود اما چون مفید است عرض کردم

به طور کلی ما اصلا روایت داریم، ما اصلا روایت داریم إلا شرطا احل حراما، التزامات شخصی بعد از این که شارع امضا کرد خوب دقت بکنید، آن امضا می شود ثابت می شود لکن چون شارع امضا کرده، خوب دقت بکنید، هیچ شارعی هیچ قاناونگذاری نمی آید التزامات شخصی شما را که بالاتر از قانون باشد امضا بکند، پس هیچ التزام شخصی ای نمی تواند بیاید قانون را دور بزند، خوب دقت کردید؟ لا نذر فی محرمة، شما با نذر نمی توانید نذر بکنید شراب بخورم، اصلا طبیعت، هیچ این که إلا شرطا احل حراما این مراد این است نه این که این کلمه احل یعنی چی و حرم یعنی چی، یعنی شما با التزام شخصی نمی توانید قانون را دور بزنید، با نذر، با عقد، مثلا بگویید آقا استعمال خوک حرام است لکن من می خرم، چون می خرم درستش می کنم، با عقد درستش بکنید، با عقد نمی توانید این کار را بکنید، با شرط هم نمی توانید این کار را بکنید، با نذر هم نمی توانید این کار را بکنید پس یک: تمام التزامات شخصی شما، این ها همه اش، التزامات شخصی هم یک نحوه اعتبار است پس اعتبار به دو قسم اساسی تقسیم می شود، اعتبارات قانونی و اعتبارات شخصی یا التزامات شخصی، برای این که با آن اشتباه نشود اسمش را می گذاریم التزامات شخصی، التزامات شخصی اصل اولی هر چی را شما اعتبار کردید، البته التزام یکم محدود است، اعتبار معنایش اوسع است، هر چی را شما اعتبار کردید اصل اولی بطلانش است مگر قانون امضا بکند، و اصل اولی احتیاج به روایت، این ذهنیتی که المومنون عند شروطهم را شما با شرط حرام انجام بدهید، اصلا این ذهنیت باطل است، هیچ اعتبار شخصی را هیچ قانونی اجازه نمی دهد اعتبارات شخصی شما قانون را دور بزند، فوق

قانون بشود یعنی اگر گفت نذر، وفای نذر معنایش این نیست که نذر بکنی حرام را انجام بدی، نذر بکنی واجب را ترک بکنی، این طبیعت قانون است، اصلاً طبیعت قانون وقتی اعتبار شخصی شما را اجازه می دهد تا زیر قانون باشد، بنا شد بالای قانون باشد دیگر اجازه اش نمی دهد، روشن شد؟ این قواعد کلی روشن بشود لذا ایشان می گوید اعتبار به معنای آخر است

كما في الاعتبار الملكية و الزوجية، به جای ایشان بنویسید كما في الاعتبار القانونية و الاعتبار الشخصية، اعتبارات قانونی مثل تکلیف و وضع، اعتبارات شخصی هم مثل عقود و نذور و عهود و شروط، این ها تمام التزامات شخصی اند بلکه دائره اش اوسع است، حالا دیگره چون نمی خواهم وارد آن بحث بشوم این جا نیست.

و مما ذكرنا تبين امران

این امری که ایشان فرموده، می گویم ایشان سعی کرده روشن بکند، بعد باز حالا عبارت این جا صفحه ۱۰۳ است، باز بعد خواهد گفت که متأسفانه باز ایشان هم یکمی خلط فرمودند

إن الامر الانتزاعي مجعولٌ بالعرض لا مجعولٌ بالتبع

این که هی گفتم تبع در عبارت مرحوم آقاضیا، البته وقت کم است من توضیح بدهم، ایشان بین مجعول به عرض و مجعول به تبع فرق گذاشتند، این نکته بعد فرمودند نظیر لوازم الوجود مثل لوازم وجود که مجعول به تبع است

فإن الوجود و لوازمها مجعولان بالذات بجعلين لاقتضاء تعدد الوجود تعدد الایجاد بالذات و من ذلك في التشريعات وجوب المقدمة خوب بود ایشان اصلاً آن بحث های چیز را مطرح نمی کردند.

و من ذلك في التشريعات وجوب المقدمة فإنه مجعولٌ بتبع وجود ذی المقدمة لا أنه وجوبٌ واحدٌ ينسب إلى ذی المقدمة بالذات و الى مقدمة بالعرض

این مطلبی را که ایشان فرمودند مطلب دقیق و لطیفی است لکن متأسفانه توضیحش ندادند، باز چون کلمه انتزاعی را آوردند کار را خراب کردند.

توضیح این مطلب، البته عرض کردم ایشان از دیدگاه خاص خودش نگاه کردند اما توضیحش از دیدگاه ما، ببینید این نکته که ما یک واجب بالعرض داریم و یک واجب بالتبع داریم، این دو تا را باید با همدیگه فرق بگذاریم مثلاً در واجب بالعرض مراد ما، ایشان توضیح نداده، مراد، حالا من توضیح خودم را عرض می کنم، توضیحش این است که واجب بالعرض یک نوع تعبیر ادبی است، واجب بالتبع یک نوع تعبیر قانونی است، این دو تا با همدیگه خیلی فرق دارند، وقتی شما می گوید مقدمه واجب، واجب است این وجوب بالتبع است، یعنی اگر گفت نان خریدن واجب است به تبع نان خریدن، بازار رفتن واجب است یعنی خود بازار رفتن واجب می شود به تبع وجوب نان خریدن، وجوب بر او عارض می شود اما در واجب بالعرض، خوب دقت بکنید، آن جا وجوب بهش نمی آید، یک نوع حالت عرضی دارد یعنی عرض یعنی عرض در تعبیر، یعنی عرضاً، مجازاً، تجوزاً، چون ایشان توضیح نداده من عرض می کنم، ببینید الان در مقدمه کسانی که قائل به وجوب اند، اگر کسی قائل به وجوب شد مرادش وجوب تبعی است یعنی یک وجوب واجب داریم یک وجوب مقدمه هم داریم، یک وجوب واجب داریم یک حرمت ضد هم داریم، دو تا داریم، یکی نان خریدن واجب است و یکی این که تو بخوابی حرام است، نماز بخوانی حرام است، مشغول نوشتن بشوی حرام است چون باید بروی نان بخری، چرا در خانه خوابیدی؟ چرا نماز می خوانی؟ روشن شد؟ این دو تا می شود، این اسمش بالتبع است، در بحث وجوب اجزاء هم این بحث مطرح است، اگر گفت نماز واجب است خوب دقت بکنید، آیا رکوع و سجود واجب است یا نه؟ بعضی ها گفتند وجوبش غیری است، تبع یعنی غیری، تبع و غیری یکی است، بعضی ها گفتند وجوبش نفسی است، بعضی ها گفتند وجوب تهیوئی است، گفتند نه مثل مرحوم آقازیا وجوب اجزا را عین وجوب کل می داند، ما آن جا توضیح دادیم وجوب اجزا وجوب نفسی نیست، وجوب تبعی و غیری نیست، وجوب بالعرض است، خوب دقت بکنید! یعنی در حقیقت آنی که واجب است نماز است، ما مجازاً می گوئیم رکوع واجب است و إلا نماز واجب است، یک نوع تجوز است، یک نوع مجاز ادبی است و لذا بار حقوقی و قانونی ندارد، وجوب بالعرض بار قانونی ندارد اما وجوب بالتبع بار قانونی دارد، مراد از مجازیت مراد این است که وقتی گفت نماز بخوان الان قاعده اش را عرض کردیم در انشائیات به مقدار ابراز ثابت می شود، مقدار ابراز عنوان نماز است پس تکلیف فقط به نماز خورده، در ابراز نیامده رکوع و سجود،

اگر می خواهیم بگوییم رکوع و سجود واجب است بالعرض، مجازا، چون کلش واجب است این هم بالعرض، حالا اگر بخواهیم فرق این دو تا را در مثال خارجی، مثلاً می گویند این قدر باران آمد که ناودان ها جاری شد، ناودان جاری نمی شود آب جاری می شود، ایان که می گویند ناودان جاری شد این مجاز ادبی است، این تعبیر ادبی است اما اگر گفتید من رفتم تهران، شما درست است که تهران رفتید اما به تبع ماشین، آنی که دارد می رود ماشین است اما شما هم بالاخره تهران رفتید، بالاخره شما هم تهران رفتید ولو آن که حرکت کرد تهران رفت ماشین بود یا الاغ بود یا اسب بود اما به هر حال شما هم قم بودید بعد تهران شدید، این را می گویند وجود بالتبع، آن را می گویند وجود بالعرض، پس مراد، این حرف مرحوم آقای اصفهانی خیلی حرف دقیقی است در حرف آقازیا هی گفتم بعد توضیح می دهم، این را خوب دقت بکنید ما یک مسئله بالتبع داریم و یک مسئله بالعرض داریم، در بالتبع حالا بحث قانونی، کاری به میزب و این ها نداریم، کاری به وجود خارجی نداریم، بیایم در مسئله اعتبارات قانونی، ما یک وجوب بالعرض داریم، مثال بارزش همین وجوب اجزاء است، عرض کردیم مرحوم آقازیا می گوید وجوب اجزاء عین وجوب کل است، بعضی ها هم گفتند نه غیری است، بعضی ها گفتند نفسی تهیوئی است، وجوب کل نفسی ذاتی است این نفسی تهیوئی است، آماده می کند برای کل، آن امر به کل، به مرکب و این جا هم روشن شد که حق با آقایان اصولی های ماست، اصولیین اهل سنت جزئیت را از بحث حکم وضعی خارج کردند، چرا؟ چون خیال کردند وجوب اجزاء یعنی وجوب کل است، معلوم شد که اجزاء وجوب ندارند، وجوبشان عرضی است، وجوب بالعرض غیر از وجوب بالتبع است، ما در بحث واجب حکم وضعی دنبال این هستیم که آیا آن جا بالتبع است یا بالعرض است؟ متأسفانه عده ای تعبیر به انتزاع کردند خود مرحوم آقاشیخ محمد حسین می گویند انتزاع یعنی بالعرض نه بالتبع، این ها متأسفانه اصطلاح است دیگه، نمی شود گفت همه به همین اصطلاح اند، یک مشکل کار ما همین است، پس بنابراین از این جا هم این مطلب من، تمام این بحث مرحوم آقاشیخ محمد حسین را گفتم برای این نکته، نه برای کلام ایشان، برای بحث حقوقی خودمان، وجوب بالتبع بار قانونی دارد، وجوب بالعرض بار قانونی ندارد، امر حقوقی نیست، این فقط انتزاع صرف است، البته ایشان گفته بالعرض انتزاعی

.....
است، حرف بدی نیست اما ممکن است کسی به تبعی هم بگوید انتزاعی است، می گویم چون اصطلاحات واضح نیست قر و قاتی می

شود

پس در وجوب بالتبع وجوب هست لکن ذاتی نیست، غیری است، در وجوب بالعرض هم وجوب نیست، به اصطلاح یک نوع تجوز

است، یک نوع انتزاع صرف است

و صلی الله علی محمد وآله الطاهرين